

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

حزب کار ایران – توفان

۰۶ جنوری ۲۰۱۲

## اختلافات رفقای شوروی با رویونیستهای یوگسلاوی

رفقای شوروی بعد از جنگ پیروزمند دوم جهانی شاهد تحولات انحرافی در یوگسلاوی بودند که تحت حمایت امپریالیستها در جنبش کمونیستی اخلاص می کردند. آنها می دیدند که در یوگسلاوی اصول سوسیالیسم پیاده نمی شود بلکه عناصر سرمایه داری تقویت شده و حزب طبقه کارگر به رهبری تیتو به ”حزب تمام خلق“ به ”جبهه ملی“ به ”نیروی سوم“ بدل می گردد. آنها در مورد این تحولات نامه ای تنظیم کرده و در اختیار حزب کمونیست یوگسلاوی قرار دادند:

”.... بر اساس آموزش مارکسیسم این حزب است که باید بر ارگانهای دولتی نظارت داشته باشد. در یوگسلاوی وزیر شهرانی کنترل حزب را به دست دارد. مسلماً این توضیحی بر کمبود ابتکار در میان توده های حزب یوگسلاویست است.

چنین سازمانی طبیعتاً نمی تواند نام مارکسیستی لنینیستی برخوردار بگذارد. حزب کمونیست یوگسلاوی اجازه می دهد که وی را با تئوریهای اپورتونیستی و گنبدیده حل شدن مسالمت آمیز عناصر سرمایه داری در عناصر سوسیالیستی به خواب کنند. تئورئی که از نظرات برنشتین، فولمار و بوخارین به عاریه گرفته شده است.

روح مبارزه طبقاتی در حزب کمونیست یوگسلاوی احساس نمی شود. تکامل عناصر سرمایه داری در روستا و شهر به طور کامل در حال اعتلاست.

به اساس تئوری مارکسیسم لنینیسم حزب نیروی اساسی رهبری در کشور است که برنامه خودش را دارد و در توده های غیر حزبی حل نمی شود. در یوگسلاوی به عکس به جبهه خلق به عنوان قدرت اساسی رهبری برخوردار می شود. تلاش می شود حزب را در جبهه حل کنند. رفیق تیتو در سخنرانی اش در کنگره دوم جبهه خلق یوگسلاوی گفت: ”آیا حزب کمونیست یوگسلاوی برنامه دیگری به جز برنامه جبهه خلق دارد؟ خیر. حزب کمونیست یوگسلاوی برنامه دیگری ندارد، برنامه جبهه خلق برنامه ما نیز هست.“ پیشنهاد بخشی از منشویکی هم در ۴۰ سال پیش در روسیه همین بود. حزب مارکسیستی می بایست خود را در سازمانهای کارگری حل کند.“

(نقل از نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگسلاوی مسکو مؤرخ ۲۷ مارچ ۱۹۴۸).

در اینجا روشن است که رفقای شوروی به اهمیت رهبری حزب طبقه کارگر که یک ارگان مبارزه طبقاتی است تکیه می کنند و بر آنند که رویزیونیستهای یوگسلاوی مرزهای طبقاتی حزب طبقه کارگر و جبهه خلق را زدوده اند و در برنامه آنها روح مبارزه طبقاتی وجود ندارد. به عکس همه جا از صلح طبقاتی و کنار آمدن با دشمن طبقاتی سخن می رود.

در جای دیگر می آورند:

”در مورد خطای سیاسی خط مشی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست یوگسلاوی نسبت به مسأله مبارزه طبقاتی در یوگسلاوی.

ما قبلاً هم یکبار نوشته بودیم که در یوگسلاوی روح مبارزه طبقاتی در سیاست قابل لمس نیست و عناصر سرمایه داری در روستاها و شهرها در حال رشدند.

رفیق تیتو Tito و کاردلج Kardelj این مطالب را تکذیب می کنند و نتیجه گیریهای ما را به منزله توهین به حزب کمونیست یوگسلاوی تلقی می کنند و این در حالیست که آنها خودشان از دادن پاسخ به این پرسش امتناع می کنند.

دلایل این رفقا محدود به این توضیح است که در یوگسلاوی تحول اجتماعی صورت گرفته است. این استدلال ولی کافی نیست. این رفقاء رشد عناصر سرمایه داری را تکذیب می کنند و این در حالیست که از یک اعتقاد اپورتونیستی حرکت می کنند مبتنی بر این که مبارزه طبقاتی در دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم آنطور که مارکسیسم لنینیسم آموزش می دهد حدت نمی گیرد، بلکه آنطور که اپورتونیستها مطابق نمونه بوخارین مدعی بودند زوال می یابد. آنها تئوری گنبدیده گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم را تبلیغ می کردند. (نقل از نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به حزب کمونیست یوگسلاوی مسکو ۴ ماه مه ۱۹۴۸، آثار ستالین جلد پانزدهم).

پس می بینیم که رفیق ستالین به مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم اعتقاد داشته و بر آن بوده است که این مبارزه نه تنها کاهش نمی یابد بلکه تشدید نیز می شود. آنچه را که امروز به پای رفیق ستالین می نویسند نظریات تیتو و خروشچف بود. رفقای شوروی در نامه خویش ادامه می دهند:

”هیچکس طبیعت عمیق و تغییرات اساسی سوسیالیستی در شوروی را که بعد از انقلاب اکتبر به وجود آمده انکار نخواهد کرد. این موضوع ولی هرگز حزب کمونیست اتحاد شوروی را به این نتیجه نرساند که مبارزه طبقاتی در کشور ما تضعیف می گردد، و یا به این تصور کشانید که خطر تقویت عناصر سرمایه داری وجود ندارد. در ۱۹۲۰/۱۹۲۱ لنین گفت: ”تا زمانیکه ما در سرزمینی با مالکیت دهقانان خرده پا زندگی می کنیم، تا آن زمان زمینه اقتصادی برای سرمایه داری در روسیه محکمتر از کمونیسم است،” زیرا ”از تولید خرده دهقانی سرمایه داری و بورژوازی، بی وقفه، روزانه و در هر لحظه، ناگهانی و در مقیاس انبوه پدید می آید.” روشن است که در طی ۱۵ سال بعد از انقلاب اکتبر مسأله این که چه اقداماتی باید انجام داد تا عناصر سرمایه داری در روستا تضعیف شوند و بعداً کولاکها نیز نابود شوند از دستور کار خارج نشد. دستکم گرفتن این تجربه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی برای ایجاد شرایط اساسی ساختمان سوسیالیسم در یوگسلاوی، به مفهوم آن است که خود را

دچار خطر سیاسی بزرگی نموده و وضعیت غیر قابل تحملی برای مارکسیستها ایجاد کنیم. زیرا سوسیالیسم باید نه تنها در شهر و صنایع بلکه همینطور در روستا و در کشاورزی نیز تحقق پذیرد.

اتفاقی نیست که رهبر حزب کمونیست یوگسلاوی از مسأله مبارزه طبقاتی و مسأله نابودی عناصر سرمایه داری در روستا در می رود. این امر ادامه می یابد: در سخنرانی رهبر یوگسلاوی مسأله جدا کردن طبقاتی در روستا را با سکوت برگذار می کند. آنها دهقانان را به مثابه یک کل می بینند و حزب را برای غلبه بر دشواریهایی که در اثر رشد عناصر سرمایه داری در روستا پدید می آیند، بسیج نمی کنند.

وضعیت سیاسی در روستا به هیچوجه توجیه گر این آرامش و حسن نیت نیست. با توجه به اینکه در یوگسلاوی زمینها ملی نشده است، مالکیت خصوصی، خرید و فروش املاک برقرار است و بخشی بزرگی از این زمینها در دستان کولاکها متمرکز شده است و نظام کارمزدی حاکم است و غیره. - با توجه به همه این واقعیتهای مجاز نیست که حزب با روحیه آشتی مبارزه طبقاتی و تسکین تضادهای طبقاتی تربیت شود. آیا قصد آن است که حزب را در مقابل دشواریهای عمده که در برابر تحقق سوسیالیسم وجود دارد خلع سلاح کرد. به این نحو حزب کمونیست یوگسلاوی توسط تئوری گنبدیده اپورتونیستی گذار مسالمت آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم خواب می شود، تئوری که از برنشتین، فولمار، بوخارین عاریه گرفته شده است. (نقل از نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به حزب کمونیست یوگسلاوی مسکو ۴ ماه مه ۱۹۴۸، آثار استالین جلد پانزدهم).

می بینیم که رفیق ستالین هرگز به خلع سلاح روحی حزب پرولتری که باید رهبری مبارزه طبقاتی را به دست گیرد اعتقادی نداشت. وی تکیه را نخست بر سیاست و سپس بر اقتصاد می گذاشت تا شرایط هستی مادی طبقات استثمارگر را که از درون آنها بورژوازی می تواند دوباره احیاء شود با تکیه بر قدرت سیاسی از بین برد. ولی حزب باید همیشه آماده نبرد با دشمنان طبقاتی باشد، دولت پرولتری باید همیشه آماده نبرد با دشمنان طبقاتی باشد. اگر کسی به مبارزه طبقاتی اعتقادی نداشته باشد هم باید حزب را منحل کند و هم دولت را و این امر نه تنها در شوروی اتفاق نیفتاد در هیچ کجای جهان نیز تا تحقق جامعه کمونیستی اتفاق نخواهد یافت.

این سخنان ستالین مربوط به سالهای ۱۹۳۶ و ۱۹۳۷ قبل از جنگ جهانی دوم نیست، مربوط به سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۲ است که شوروی از جنگ ضد فاشیستی سربلند و نیرومند بیرون آمده و از محبوبیت جهانی عظیمی برخوردار است. حتی ستالین در اوج غرور و پیروز ندا می دهد که مبارزه طبقاتی را فراموش نکنید که در پس آن دشمنان ما سنگر گرفته اند. پیشگویی ستالین در مورد یوگسلاوی بهترین سند تأیید نظریات این پیشوای بزرگ پرولتاریاست.

در تاریخ ۵ تا ۱۴ اکتبر ۱۹۵۲ کنگره نوزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی با حضور رفیق ستالین و سخنرانی وی افتتاح و برگزار شد. گزارش سیاسی توسط رفیق مالنکف قرائت گردید. در این گزارش به روشنی به نقش عامل مهم ایدئولوژیک در افشاء و سرکوب دشمنان داخلی و خارجی اشاره می شود. روشن است که این دشمنان داخلی به صورت گروههای بزرگ اجتماعی که از نظر رشته های سیاسی و یا اهرمهای اقتصادی به هم پیوند داشته و سازمانهای ویژه خویش را داشته باشند وجود و حضور ندارند. طبقات استثمارگر حاکم از نظر سیاسی و اقتصادی متلاشی شده اند. این یک واقعیت عینی جامعه شوروی بوده است. آنچه "به چشم" نمی آید ولی حضور مادی در جامعه دارد علی رغم این که زمینه مادی رشدش برچیده شده است، تنها افکار و بینشهای کهنه گذشته است که مانند رشته ای گسترده بسیاری افکار و عناصر را به هم پیوند می زند. این پیوند ذهنیتها را نمی توان با همان مفاهیم گذشته تعریف کرد و از ادامه وجود طبقات به صورت سابق نام برد. این شیوه برخورد تنها

موجب گمراهی و نه روشنائی می گردد. در شرایطی که قدرت سیاسی و اقتصادی در دست پرولتاریاست حزب باید تکیه خویش را بر مبارزه ایدئولوژیک بگذارد تا آخرین مقاومت بقایای دشمنان مردم را درهم شکند. این مبارزه یکشبه صورت نمی گیرد، مداومت دارد، ریشه دار و جان سخت است و تا محو کامل طبقات در جهان همیشه وجود خواهد داشت. حال به نوع برخورد رفقای شوروی نظر اندازیم:

تحت عنوان "۳. تثبیت بیشتر جامعه شوروی و نظم دولتی"

... دشمنان مارکسیسم و آنهائیکه مارکسیسم را عامیانه می کنند تئوریهای مضر را، مبنی بر تضعیف و زوال دولت شوروی تحت شرایط محاصره سرمایه داری موعظه می کنند. حزب این تئوریهای گنبدیده را درهم شکست و به دور افکند و از آن نتیجه گرفت و مستدل ساخت که تحت شرایطی که انقلاب سوسیالیستی در یک کشور پیروز شده است، در حالی که در اکثریت سایر ممالک سرمایه داری مسلط است، کشور انقلاب پیروزمند نباید دولتش را تضعیف کند، بلکه باید آنرا همه جانبه تقویت نماید... (از گزارش مالنکف به کنگره نوزدهم حزب کمونیست اتحاد شوروی).

به روشنی معلوم است که رفقای شوروی هرگز خطر دشمن طبقاتی را از نظر دور نداشته اند و با نظریات ارتجاعی که می خواستند قدرت را مستقیماً و از بالای سر حزب به "طبقه کارگر" دهند، نقش حزب را به صفر می رساندند، از زوال دولت و اضمحلال ارتش سخن می راندند و سفیهانه به کمون پاریس و جامعه کمونیستی مارکس استناد می نمودند به مبارزه بی امان پرداختند.

دربخش مربوط به حزب می آید:

"۴. در بسیاری سازمانهای حزبی به کار ایدئولوژیک کم بها داده می شود. به طوریکه این کار در پس وظایف حزب باقی می ماند و در یک سری از سازمانها وضعیتی وجود دارد که مورد بی توجهی قرار می گیرد. کار ایدئولوژیک یکی از وظایف اولیه حزب است. کم بهائی به آن می تواند به منافع حزب و دولت صدمات غیر قابل جبرانی وارد کند.

ما باید همواره در نظر داشته باشیم که هر تضعیف نفوذ ایدئولوژی سوسیالیستی تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی است و این نباید وجود داشته باشد. در نزد ما ایدئولوژی سوسیالیستی حاکم است. ایدئولوژی که پایه تزلزل ناپذیرش در مارکسیسم لنینیسم ریشه دارد. ولی هنوز در نزد ما بقایای ایدئولوژی بورژوائی، بقایای روان و اخلاق کهنه که از مالکیت خصوصی منشاء می گیرد وجود دارد. این بقایا خود بخود زوال نمی پذیرند. آنها بسیار سخت جانند. می توانند رشد کنند. علیه آنها باید مبارزه متحدی به پیش برده شود. ما در مقابل بینشهای بیگانه، اندیشه ها و روحیاتی که از خارج از جانب دول سرمایه داری می آیند، و همچنین از داخل از جانب بقایای گروههای ضد شوروی که از جانب حزب کاملاً درهم شکسته نشده اند و به داخل ما نفوذ می کنند، هنوز مصونیت نداریم. نباید فراموش کرد، که دشمنان دولت شوروی تلاش می کنند همه گونه روحیات ناسالم را اشاعه دهند، آنها را داغ کنند و توسعه دهند، و عناصر متزلزل جامعه ما را از نظر ایدئولوژیک مضمحل کنند.

عمیقاً در مسأله اقتصاد برخی سازمانهای حزبی مسأله ایدئولوژیک را فراموش می کنند و آن را به کناری می گذارند. حتی در سازمانهای حزبی مؤثری نظیر مثلاً مسکو به کار ایدئولوژیک توجه کافی مبذول نمی شود. و این بدون پیامد نیست. آنجا که توجه به مسأله ایدئولوژیک کاهش می یابد زمینه مناسبی برای جان گرفتن بینشها و پندارهای دشمنانه به ضد ما ساخته می شود." (همانجا)

این ارزیابی نشان می‌دهد که رفیق ستالین به مبارزه طبقاتی و تشدید آن در درون سوسیالیسم اعتقاد داشته است و برعکس این دشمنان استالین بوده‌اند که خواهان خاموشی مبارزه طبقاتی بودند. این ارزیابی می‌رساند که پس از ساختمان سوسیالیسم و در هم شکستن طبقات استثمارگر از نظر سیاسی و اقتصادی، قدرت سیاسی و اقتصادی در دست پرولتاریای سوسیالیست که دیگر توصیفش منطبق بر تعریفهای کلاسیک مارکسیستی نیست، باقی مانده است. این پرولتاریا نه نیروی کار خود را می‌فروشد و نه در اسارت مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به سر می‌برد. این پرولتاریا پرولتاریائی نیست که تنها زنجیرهای پای خود را برای از دست دادن در اختیار داشته باشد. این پرولتاریا توسط قدرت سیاسی مالک دولت شوروی و محافظ جامعه سوسیالیستی است، این پرولتاریا حسابرس کل جامعه و مالک همه ثروتهای آن است. این پرولتاریا همه چیز را نه تنها برای خودش بلکه برای مجموعه جامعه اداره می‌کند و حسابش را دارد. به این مفهوم حتی پرولتاریا هم به مفهوم کلاسیک وجود ندارد. این امر در مورد سایر طبقات سرنگون شده نیز صدق می‌کند. خود را پشت عباراتی نظیر ”بورژوازی سرنگون شده” پنهان کردن و ادا و اطوار ”انقلابی” گرفتن حلال هیچ مسأله‌ای در زمینه زندگی اجتماعی مشخص شوروی و یا هر کشور پیروزمند دیگر نیست. مبارزه طبقاتی را در عرصه کلمات نمی‌توان بانجام رسانید